



با اعتماد به نفس و روحیه خستگی ناپذیری که داشت به دیگران آموزش‌های نظامی و مذهبی ارائه می‌داد تا از نفوذ دشمن به خاک و دل‌های آنان جلوگیری کند.

شهید سیدمحمد رضا دستواره در جریان عملیات کربلای یک در تاریخ ۱۳ تیر ۱۳۶۵ به شهادت رسید. لازم به ذکر است که دو برادر دیگر این شهید گرانقدر نیز مدتی بعد از او به شهادت رسیدند.

سیدمحمد رضا دستواره، یک بهمن‌ماه سال ۱۳۳۸ در تهران متولد شد؛ فرمانده سیدی که همزمانش از او به خوشرویی، صفای باطن، جذابیت، اخلاص و مهربانی یاد می‌کنند.

گاهی او را با لقب سیدمهربان خطاب می‌کردند که هر جا حضور پیدا می‌کرد غم و اندوه از آنجا بیرون می‌رفت.

سیدمحمد رضا نقش بسزایی در روحیه‌دادن به رزمندگان داشت.



برخی از اماکن تهران مزین به نام سادات است

زیر بیرق سادات اخوی وسید عزیزالله

میراث سید ابراهیم

یکی از قدیمی‌ترین حسینیه‌های تهران، حسینیه سادات اخوی است که توسط سید ابراهیم سادات اخوی از زمان ناصرالدین شاه قاجار برای ۱۵۰ سال وقف شده است. ساختمان حسینیه ۱۶۸ سال و بعضی از آثار و تزیینات تکیه مثل پرده‌ها هم ۱۴۰ سال قدمت دارند؛ ساختمانی که یک خانه قدیمی با حیاط بزرگ است و اطراف حیاط را اتاق‌های حسینیه احاطه کرده‌اند.

به دلیل اینکه از گذشته رسم بود، زنان پس از نماز صبح در مراسم عزاداری شرکت کنند، اکنون نیز در این حسینیه از اول ماه محرم تا روز سوم شهادت امام حسین (ع) پس از اذان صبح تا اذان ظهر آیین عزاداری به شیوه قدیم انجام می‌شود و شب آخر ماه محرم هم روز و هم شب عزاداری برگزار است و هر شب تا ساعت ۲۴ در تکیه رضاقلی خان آیین سوگوارگری برگزار می‌شود. از زمان قاجار پذیرایی در حسینیه سادات اخوی با چای در استکان‌های شامعیاسی و نان قندی است و برخی از عزاداران استکان‌ها را گرمی می‌برند و بعد از حاجت‌روایی، یک دست کامل آن را به حسینیه هدیه می‌کنند. هنگام اقامه عزای بانوان در حیاط و آقایان برای عزاداری در ایوان می‌نشستند و به علت اینکه در گذشته بلندگو وجود نداشت برای رسیدن صدا به مستمعان منبر را در میان عزاداران قرار می‌دادند. حسینیه سادات اخوی در جنوب میدان بهارستان، چهارراه سرچشمه و خیابان شهید مصطفی خمینی (سیروس)، بعد از پمپ‌بنزین در کوچه شهید افشار قرار دارد؛ چهارراه کوچکی که به اسم «چهارراه سادات» در میان اهالی محله معروف شده است.

از سادات آباد تا سعادت آباد

تا حدود ۱۰۰ سال قبل در محدوده سعادت آباد امروزی هیچ آبادی‌ای وجود نداشت. نزدیک‌ترین روستاها به آنجا ونک، فرحزاد و خوردین بودند؛ محله‌ای که گفته می‌شود سیدهای تهران در آن سکونت داشتند و کم‌کم با گذر زمان از سیادت آباد به سعادت آباد تغییر نام پیدا کرده است. سال ۱۲۲۷ که سیدضیاءالدین طباطبایی، نخست‌وزیر آخرین شاه قاجار مالک اراضی غرب ونک شد، به کمک کشاورزهای همشهری‌اش که همگی سید بودند در مدت کوتاهی زمین‌های بیابانی را تبدیل به مزرعه‌های یونجه و گندم و مکان مناسبی برای پرورش خرگوش کرد و از همان زمان به خاطر سید بودن کشاورزها، این محله به نام «سادات آباد» شناخته می‌شد و به مرور زمان، جای خودش را به «سیادت آباد» و در نهایت «سعادت آباد» داد. طباطبایی به مدت ۱۰ سال در مزرعه‌های سعادت آباد، خرگوش‌انگورایی پرورش داد و با فروش پوست و گوشت خرگوش‌ها به ثروت زیادی رسید؛ ثروتی که در راه آبادانی بیشتر منطقه هم استفاده می‌شد.

مسجد سید عزیزالله

در بازار تهران مسجدی معروف به سیدعزیزالله قرار دارد که قدمتش به سده ۱۳ هجری قمری برمی‌گردد و در روز ۱۱ بهمن‌ماه سال ۱۳۳۴ یا شماره ۴۱۵ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. پیشینه ساختمان مسجد مربوط به دوران فتح‌علی شاه قاجار است اما از بانی مسجد هیچ اطلاعاتی در دست نیست. بنای مسجد شامل صحن سه ایوانه، گنبد، شبستان تابستانی و زمستانی و تزیینات زیبایی کاشی‌کاری و شبستان اصلی مسجد در سمت جنوب به سبکی زیبا و پایدار ساخته شده که بر اثر تعمیرات و اضافات بعدی، از جنبه تاریخی آن کاسته است. در ضلع شمالی شبستان، زیرزمینی سراسری قرار داشته که آن را در دوره اخیر خراب کرده و شبستان جدیدی به جای آن ساخته‌اند. در سمت شرق و غرب صحن نیز شبستان‌های کوچک‌تری قرار دارد که با ساختن اتاق‌های جدید، شکل نامناسبی به مسجد داده‌اند. در داخل شبستان جنوبی زیر گنبد، سه کتیبه کمربندی قرار دارد که دو تای آنها جدید و یکی دیگر قدیمی است و بر انتهای آن، تاریخ ۱۲۷۴ قمری ثبت شده است. در سمت در خروجی که به سمت بازار چهارسوق بزرگ است، یک منبع آب‌سنگی با آئینه‌کاری قرار دارد. مسجد از نظر طرح و هیأت گنبد دوشو و کاشی‌کاری‌های داخل ایوان‌ها و رعایت تناسب ابعاد ساختمانی، بنای قابل توجهی به‌شمار می‌آید.

حسینیه سیدها در محله قیام

در محله‌ای که تا چند وقت قبل به نام شترداران معروف بود و حالا بعد از اصلاحاتی که شهرداری در خیابان‌هایش انجام داده، به محله قیام معروف شده، حسینیه‌ای قرار دارد که در میان اهالی محل به نام سیدها معروف است. همزمان با ایام شهادت سومین امام شیعیان جمعیت بانوان گروه گروه به این حسینیه می‌روند تا ساعاتی را در جایی که بیش از یک صد سال قدمت دارد به اقامه عزایپردازند. یکی از نکاتی که در این حسینیه جلب توجه می‌کند حضور فعال بانوان و تعداد آقایان بسیار کم و محدود به سخنران و افرادی است که در آشپزخانه هستند و بانان قندی و چای از حضار پذیرایی می‌کنند. نقل است از یک قرن قبل تاکنون شتردارانی که در این محل رفت و آمد کرده و بی‌توجهی می‌کردند در محل زندگی «آقا سید» هم مراسم روضه خوانی و هم مراسم چالوشی و تعزیه خوانی داشتند. بعد از این رسم روضه خوانی تا روز ۱۲ ماه محرم بجا آورده می‌شد و این مراسم تاکنون هم ادامه دارد. خانه سیدها مساحت کمی دارد اما همسایه‌های کوچه مهاجری در ایام عزاداری منازلشان را در اختیار عزاداران قرار می‌دهند.

سادات در که

یکی از قدیمی‌ترین و زیباترین محله‌های بیلاقی ششمیرانات در که است که قدمتش به حدود ۸۰۰ سال پیش برمی‌گردد. گفته می‌شود ساکنان اولیه این محل باغداران و کشاورزان بوده‌اند ولی از زمانی که امامزاده سیدمحمد والی (ع) به این ده تشریف فرما شدند، روزانه به تعداد اهالی این ده افزوده شد. او با خانواده خود به خراسان می‌رفت که در ری شهادت امام به ایشان رسید که دوستداران امام برای نجاتش از دست عمال بنی عباس ایشان را به این ده (در که) آوردند و در همین جا سکونت و بعدها فوت کردند. مقبره‌هایشان در همین محله است و بسیاری از سادات در که نیز از نسل ایشان هستند. این روایت از سیدمحمد تقی یکر نگیان، سال ۱۳۲۷، از نوادگان امامزاده سیدمحمد والی علیه‌السلام است که روی سنگ‌نوشته در محله در که موجود است. شکل‌گیری ساختار جمعیتی محله تحت تأثیر امامزاده سیدمحمد والی علیه‌السلام است. ساکنان این محله در بدو شکل‌گیری همگی کشاورزان و باغداران متوسط و به پایین بوده‌اند. گفته شده است نام این محله را به علت وجود دره‌هایی که در بالای محل قرار دارد در که گفته‌اند و همین‌طور، کثرت نسل سادات، بر پایی پرشور آیین‌های مذهبی و ارادت ویژه اهالی در که به ساحت مقدس اهل بیت علیه‌السلام این محله قدیمی را به دهکده سادات نیز معروف و مشهور کرده است.

سید خندان



یک روز سیدجعفر شاه‌صاحب برای تحصیل دروس حوزوی به تهران آمد. خانواده سیدجعفر ابتدا در کشمیر هند زندگی می‌کردند و به همین دلیل شهرت خانوادگی‌شان شاه‌صاحب است. اما به دلیل درگیری‌های حکومتی فراری شده و در عهد ناصری به ایران می‌آیند و برای سکونت به روستای جاسب می‌روند. سیدجعفر در همین روستا به دنیا می‌آید و بعدها که قصد طلبگی می‌کند، به تهران آمده و در یکی از باغ‌های محدوده جاده قدیم شمشیران ساکن می‌شود. سیدجعفر از همان زمان که شروع به خواندن درس طلبگی کرد، می‌گفت بهترین تبلیغ برای دین اسلام این است که خود فرد مسلمان، خوشرو و با اخلاق باشد؛ اعتقادش بود. می‌گفت اگر من به عنوان یک مسلمان آدم خوبی باشم، بهترین تبلیغ برای دینم است. برای همین همیشه سعی می‌کرد به همه نیکی کند. در همان مسیر کاروان‌ها با کشتکول پر از شکلات و آجیلش قرار می‌گرفت و به هر کسی که از جاده قدیم شمشیران عبور می‌کرد، آجیل و شکلات می‌داد. همین باعث شده بود تا رفته رفته همه افرادی که از این جاده خاکی عبور می‌کردند، این سیدمهربان را بشناسند و حتی او را امین خودشان بدانند. تا جایی که هر کس هر مشکلی که داشت، در خانه او را می‌زد. سیدجعفر که با دست‌های خودش روی قنات باغ، چاه آب حفر کرده بود، از چاه، آب گوارا و خنک را می‌کشید، آن را داخل کوزه می‌ریخت و به استقبال مسافران خسته از راه می‌رفت. رفته رفته این کار سیدجعفر آن قدر همیشگی شد که خودش در همان محدوده‌ای که سکونت می‌کرد، یعنی نرسیده به سهراب ضرابخانه یک قهوه‌خانه ساخت تا مأمینی برای مسافران خسته راه شود.

سیدجعفر که شال سبزی به کمر می‌بست و همیشه کلاهی بر سر داشت، در ظرف مسی آب خنک می‌ریخت و آن را به دست مسافرانی می‌داد که چند ساعتی بود از تهران راه افتاده بودند. به همین دلیل قهوه‌خانه‌اش با تاتوق مسافران تهران به شمشیران بود و هر کس حتی اگر یک‌بار از این مسیر عبور می‌کرد، این سیدخندان را می‌شناخت. سیدجعفر از وقتی که به تهران آمده بود، دیگر به شهرستان جاسب برنگشت. تا اینکه در اواخر عمرش راهی زادگاهش شد و چند روز بعد از اینکه به جاسب رسید، به رحمت خدا رفت و همانجا هم به خاک سپرده شد. اما لیکن همیشه پیر مرد مهربان که خستگی راه را از تن مسافران بیرون می‌کرد، باعث شد تا رفته رفته بین مسافران به «سیدخندان» شهرت پیدا کند؛ نام نیکی که امروز حتی با اینکه سال‌ها از گذشت سیدجعفر می‌گذرد، باز هم باقی مانده است.

